

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟


پرسش‌های حیاتی

آر.سی.اسپروول

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

آر.سی. اسپرول

خدمات لیگونیر 

© 2015 by R.C. Sproul.

Originally Published by Reformation Trust Publishing (a division of Ligonier Ministries), under the title *Can I Lose My Salvation?* Translated by permission. All rights reserved.

ISBN: 978-1-64289-057-0

عنوان کتاب: آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

نویسنده: آر. سی. اسپرول

© ۲۰۲۱ خدمات لیگونیر

کلیه حقوق محفوظ است، هرگونه بازنویسی، اقدام به چاپ مجدد، ذخیره سازی در پلت فورم‌های اینترنتی و هرگونه انتقال متن به صورت الکترونیکی، دستی، عکس برداری، ضبط صوتی یا به هر شکلی دیگر از هر بخشی از این اثر چاپ شده بدون گرفتن مجوز کتبی ناشر، انتشارات ریفورمیشن تراست، ممنوع است. تنها استثناء نقل قول‌های کوتاه به جهت بررسی‌های چاپی این اثر است.

تمامی نقل قول‌های فارسی کتاب مقدس از ترجمه‌ی قدیم می‌باشد.

فهرست مطالب

اول	سنگ‌های یادآوری..... ۱
دوم	آنهایی که سقوط می‌کنند..... ۸
سوم	گناه نابخشودنی..... ۱۶
چهارم	بازگشت دوباره غیرممکن..... ۲۴
پنجم	هدیه پایداری..... ۳۴
ششم	مسیحی جسمانی..... ۴۱
هفتم	کاهن اعظمِ عالی‌مقام ما..... ۴۸

سنگ‌های یادآوری

مدت کمی بعد از مسیحی شدنم در کالج، یکی از دوستانم من را به ملاقات دوشیزه‌ی سالمندی برد که به‌تنهایی در یک خانه‌ی پیش‌ساخته‌ی کوچک زندگی می‌کرد. این زن یکی از درخشان‌ترین زنان مسیحی بود که تا به حال ملاقات کرده‌ام. او به‌راستی یک جنگاور دعا بود. او هشت ساعت در هر روز را برای موضوعات مختلف دعا می‌کرد. دوستم برای این دوشیزه توضیح داد که من به‌تازگی مسیحی شده‌ام. او شادمان به من نگاه کرد و گفت، «مرد جوان، آنچه باید انجام دهید این است که همین حالا یک چوب روحانی در زمین فرو کنید». هیچ نظری نداشتم که درباره‌ی چه چیزی حرف می‌زند، اما او برایم توضیح داد که باید مطمئن شوم که این ایمان‌آوردن همیشگی است.

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

باید این زمان از زندگی‌ام را خاطر می‌سپردم، لحظه‌ی ایمان آوردنم را، تا وقتی در آینده با چالش‌ها مواجه می‌شوم، به پشت سر و به آن لحظه نگاه کنم. نصیحت او یادآور رویدادی در کتاب یوشع بود، که داستان ورود بنی‌اسرائیل به سرزمین موعود را می‌گوید. بنی‌اسرائیل خروج را، با عبور از دریای سرخ و چهل سال سرگردانی در بیابان پشت سر گذاشته بودند. اینک، سرانجام، آماده ورود به کنعان می‌شدند. اما، این قدم نهایی سفر هم ساده نخواهد بود. بین آنها و سرزمین موعود، رود اردن بود. آن هم در شرایط طغیان؛ آب از کرانه‌هایش سرریز شده بود و حدود دو کیلومتر پهنا داشت. و البته، در آن سو کنعانیان بودند، که نزدیک شدن بنی‌اسرائیل را شنیده و آماده بودند که آنها را ملاقات کنند.

همانطور که مردمان اسرائیل در کنار رودخانه ایستاده بودند، خداوند به یوشع دستور پیشروی‌شان را داد: کاهنان باید با حمل تابوت عهد در رودخانه پیش می‌رفتند. وقتی که آنها قدم به رودخانه گذاشتند، رودخانه سی و دو کیلومتر عقب رفت، و کف رودخانه خشک شد. و، اینگونه، تمامی افراد از رود اردن گذشته وارد سرزمین موعود شدند.

آنگاه، یوشع به مردمش یک تکلیف داد:

وقتی تمامی قوم گذر از رود اردن را تمام کردند، خداوند به یوشع گفت، «دوازده نفر از قوم، یعنی از هر سبط یک نفر را بگیرید، و ایشان را امر فرموده بگویید، «از اینجا از میان اردن از جایی که پایهای کاهنان قایم ایستاده بود، دوازده سنگ بردارید، و آنها را با خود برده، در منزلی که امشب در آن

فرود می‌آید بنهید. پس، یوشع آن دوازده مرد را که از بنی‌اسرائیل انتخاب کرده بود، یعنی از هر سبط یک نفر طلبید. و، یوشع به ایشان گفت، «پیش تابوت یهوه، خدای خود، به میان اردن بروید، و هر کسی از شما یک سنگ موافق شماره‌ی اسباط بنی‌اسرائیل بر دوش خود بردارد. تا این در میان شما علامتی باشد. هنگامی که پسران شما در زمان آینده پرسیده، گویند که مقصود شما از این سنگ‌ها چیست، آنگاه به ایشان بگویید که آب‌های اردن از حضور تابوت عهد خداوند شکافته شد، یعنی هنگامی که آن از اردن می‌گذشت، آب‌های اردن شکافته شد، پس این سنگ‌ها به جهت بنی‌اسرائیل برای یادگاری ابدی خواهد بود» (یوشع ۴: ۱-۷).

مردم باید ستونی از دوازده سنگ در بستر این رودخانه قرار می‌دادند که یادگار این رویداد باشد. آنگاه، نمایندگانی از هر سبط باید هر یک سنگی از کف رودخانه برمی‌داشتند و در جلجال، جایی که شب را در آن می‌ماندند، مراسم یادبود بر پا می‌کردند.

در کل عهدعتیق، مثال‌هایی از این نوع بنای یادبود وجود دارد. نوح به محض نجات یافتن از ویرانگری سیل یک مذبح ساخت (پیدایش ۸: ۲۰-۲۲). یعقوب پس از رؤیای نردبانی که به آسمان می‌رسید، یک یادگار ساخت (پیدایش ۲۸: ۱۰-۲۲). داود در نقطه‌ای که بلای یهوه متوقف شد، یک مذبح ساخت (اول سموئیل ۲۴). این بناهای یادبود نشانه‌ی لحظات سرنوشت‌ساز تاریخ برای تمام نسل‌های آینده هستند به گونه‌ای که وقتی مردم اسرائیل ترسیده بودند و نیازمند به دلگرمی داشتند، می‌توانستند با دیدن و نگریستن

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

به این یادآورها بدانند که خدا با آنها بود. او آنها را تا به آنجا آورده بود و وعده داده بود که ادامه مسیر را هم با آنها باشد. به عبارت دیگر، قرار بود که این بناهای یادبود یادآورهایی نمایان برای مردم باشند، در میانه کشمکش‌ها، در میانه شک‌ها، در میانه ترس‌هایشان، تا به خدایی اعتماد کنند که در درجه اول آنها را رهایی داده بود.

همانطور که دوستم بر من تأثیر گذاشت، ما در دنیای ناپایدار به این نوع یادآورها نیاز داریم. چنان که با سنگ‌های یادآوری زندگی مسیحی در کشمکش هستیم، گاهی اوقات با امنیتمان در مسیح دست‌وپنجه نرم می‌کنیم. ما می‌خواهیم که ایمن باشیم، احساس امنیت کنیم، و نیاز به تضمین داریم که امنیتمان ادامه خواهد یافت. در اینجا، پرسش اصلی این است که، «آیا فردی (زن یا مرد) که حقیقتاً و به‌طور کامل به مسیح گرویده است می‌تواند نجاتش را از دست بدهد؟» یا، به طور شخصی‌تر، «آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟» این مربوط به مسئله آموزه امنیت ابدی است، که به عنوان پایداری مقدسین هم شناخته شده است، که حرف «پ» مخفف واژه‌ی معروف کلونی «تولیپ» است.

این یک مسئله حیاتی برای ایمانداران است، که مشاجرات بزرگی را در طول تاریخ کلیسا ایجاد کرده، و منجر به پاسخ‌های مختلفی به این سؤال شده است. در طی قرن شانزدهم، کلیسای کاتولیک روم با اصلاح‌گران به مجادله برخاست، چون اصلاح‌گران می‌گفتند شخص فقط به وسیله‌ی ایمان می‌تواند عادل شمرده شود، و به واسطه‌ی عادل‌شمردگی‌شان، می‌توانند از وضعیت

کنونی نجاتشان اطمینان داشته باشند. اما اصلاح‌گرایان تمایزی ایجاد کردند بین اطمینان از نجات- که قطعیتی است از اینکه فرد هم‌اکنون نجات یافته است، با هیچ اظهار نظری درباره اینکه آیا نجات یافته خواهد ماند- و پایداری مقدسین- که قطعیتی است از اینکه که فرد به نجات یافته بودن تا آینده‌ی جاوید ادامه خواهد داد. روم آموزه امنیت ابدی را انکار می‌کند و حتی آموزه‌ی اطمینان از نجات را انکار می‌کند مگر برای گروهی ویژه و نخبه از قدیسانی همچون مریم باکره یا فرانسیس آسیسی. چون روم همیشه می‌آموخت که فرد می‌تواند مرتکب گناهی کبیره شود و فیض نجات‌بخش را از دست بدهد، آنها مخالف مفهوم پایداری یا امنیت ابدی اصلاح‌گرایان بودند.

در خود نهضت اصلاحات، مجادله‌ای وجود داشت بین لوتری‌ها و اصلاح‌یافته‌ها، چون بسیاری از الهیدانان لوتری موضع گرفته بودند که فرد می‌تواند از نجات اطمینان کنونی داشته باشد، اما ایمان نجات‌بخش، و با آن، عادل‌شمردگی فرد می‌تواند از دست برود. در توسعه‌ی بعدی کلیساهای اصلاح‌یافته، مباحثه‌ی خشم‌آلودی در هلند وجود داشت. گروهی به نام رمون استرانتس‌ها کلوینیسم هلندی را ویرایش کردند و بر خلاف پایداری مقدسین بحث کردند، و موضع گرفتند که نجات می‌تواند از دست برود.

در خود کتاب مقدس، بخش‌های بسیاری وجود دارند که قدرتمندانه اشاره می‌کنند که مردم می‌توانند در واقع نجاتشان را از دست بدهند (از جمله، عبرانیان ۶: ۴-۶؛ دوم پطرس ۲: ۲۰-۲۲). و هنوز، در طرف دیگر، بخش‌های بسیاری هم وجود دارند که به‌ظاهر وعده می‌دهند که خداوند مردمش را تا

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

انتها حفظ می‌کند. در مقوله آخر، برای مثال، بیان پولس وجود دارد که «او که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید» (فیلیپیان ۱: ۶). کلام خدا یک پیام منسجم دارد، اما گاهی اوقات، سخت است که این دو مجموعه تعلیم را آشتی دهیم. و در تحلیل نهایی، با نگاه به کلام خداست که باید پرسش را حل قطعی کنیم.

در کلیسای باستان، عبارت لاتینی که در ارتباط با این مباحثه به کار رفت مجاهدان مسیحی بود. این عبارت مربوط به کشمکش پیش‌رونده زندگی مسیحی است. فکر می‌کنم در اینجا است که زندگی می‌کنیم - نه در محیط انتزاعی مفاهیم فلسفی یا الهیاتی، بلکه در میانه مفهوم واقعی کشمکش در زندگی روزمره‌مان به عنوان مسیحیان. ایده مجاهدان مسیحی به کشمکش زندگی مسیحی اشاره دارد، کشمکش یک مسیحی که خوانده شده است تا در ایمان تحمل کند.

ما بیان عیسی را به یاد داریم که «هر که تا انتها صبر کند، نجات یابد» (متی ۲۴: ۱۳). ما همچنین به وقتی فکر می‌کنیم که عیسی گفت، «کسی که دست را به شخم زدن دراز کرده از پشت سر نظر کند، شایسته ملکوت خدا نمی‌باشد.» (لوقا ۹: ۶۲). عیسی به کسانی که از عقاید غلط بیرون آمده‌اند و ایمان را در آغوش گرفته‌اند هشدار می‌دهد که به عقب ننگرند.

به‌روشنی، کسانی وجود دارند که به‌ظاهر اعتراف قابل باوری از ایمان ساخته‌اند و آنگاه بعداً آن اعتراف ایمان را انکار می‌کنند. من فکر می‌کنم هر کسی که برای بیش از یک سال مسیحی بوده است مردمی مانند آن را می‌شناسد،

مردمی که، با تمام ظواهر بیرونی، به‌ظاهر متعهد به مسیحیت بوده‌اند و آنگاه بعداً ایمان را ترک کرده‌اند یا کلیسا را ترک کرده‌اند.

و اینچنین مجبوریم این سؤال را بپرسیم: چگونه ممکن است که، اگر قرار است این ایده را نگه داریم که کسی که زمانی در فیض بوده است در فیض خواهد ماند؟

این پرسش می‌تواند خیلی شخصی هم شود. این فقط نظری نیست. آنگاه که بالا و پایین زندگی را تجربه می‌کنیم، آن تغییراتی که بخشی از ناپایداری تجربیات روزانه ما هستند، وسوسه می‌شویم این پرسش غایی را طرح کنیم: اگر هم‌اکنون در حالت ایمان هستیم، اگر هم‌اکنون مسیح را در آغوش گرفته‌ام، آیا این تغییر خواهد کرد؟ آیا جایگاهی که در حضور خدا از آن لذت می‌برم تغییر خواهد کرد؟ آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

آنهایی که سقوط می کنند

شاید چیزهای اندکی به پیچیدگی ضربه کاتدار زدن در گلف وجود داشته باشد. یکصد چیز برای یادآوری وجود دارد، و پیگیری هر چیز کوچکی می تواند احساس برانگیختگی ایجاد کند. یادگرفتن بازی می تواند ساعتها و ساعتها تمرین بخواهد، و به ظاهر هرگز نمی تواند مورد تسلط واقعی قرار گیرد.

در دورانی که حرفه ای بازی می کردم، زمان های بسیاری بوده است که یک راه کار برای ضربه کاتدار زدن یاد گرفتم - یک تمرین، موقعیت یا چیز دیگری که رویش تمرکز کنم - که فکر کردم بازی ام را متحول می کند. چنان هیجان زده می شدم که بروم روی زمین گلف و این راه کار را امتحان کنم، و

آنهايي که سقوط مي کنند

شادمان مي شدم وقتي که اين راه کار به شکلي جالب و ثمربخش کار مي کرد، و کمکم مي کرد که يک دور گلف عالي بازی کنم. يک روز، پس از استفاده از يک راه کار ويژه، فکر کردم تمامش را دريافته ام. اما، استاد گلفم به من هشدار داد که يک الهه درجه دو وجود دارد که در اطراف زمين هاي گلف پرسه مي زند در انتظار گلف بازاني که فکر مي کنند همه اش را دريافته اند. آنگاه، همه اش را مي گيرد.

پديده سودمندی گذرای اين راه کارها يک بار مرا واداشت که وجود چيزی را بپذيرم که «کلیدهای چوبي» مي ناميدم، به اين معنا که «تنها يک روز کار مي کنند». من کلیدهای چوبي بسياری داشته ام. من دقيقاً همان تکنیکی را تکرار مي کنم که اولين بار به کار بردم، اما در روز دوم، به ظاهر هيچ چيز درست کار نمی کند. من به طور قطع به معدودی از آن کلیدهای چوبي تکیه کرده بودم، و بازی گلفم يک روز پيشرفت کرد، تنها برای اينکه روز بعد دوباره بيفتم.

کتاب مقدس درباره اين پويایي زندگی برخی از ايمانداران معترف صحبت مي کند. آنچه در اینجا به صورت الهياتی توصيف مي کنيم ارتداد نام دارد، يک اصطلاح مبتنی بر واژه ای يونانی به معنای «دور ايستادن از». سقوط در ارتداد به معنای رسيدن به يک موضع اما بعد رهاکردن آن است. پس، وقتي از کسانی سخن مي گوييم که مرتد شده اند يا مرتکب ارتداد شده اند، از کسانی سخن مي گوييم که از ايمان سقوط کرده اند يا حداقل از اولين اعتراف ايمان نشان سقوط کرده اند. اين موضوع دقيقی است که وقتي درباره آموزه

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

امنیت ابدی یا پایداری مقدسین سؤال می‌پرسیم، درباره‌اش بحث می‌کنیم. ما می‌پرسیم: آیا ممکن است یک مسیحی که واقعاً از سر نو تولد یافته، که واقعاً به مسیح ایمان دارد، مرتد شود؟

متون بسیاری در عهدجدید وجود دارند که درباره این امکان فرض شده هشدار می‌دهند. پولس قرن‌تیان را بر حذر می‌دارد که، «پس آنکه گمان بَرَد که قایم است، باخبر باشد که نیفتد» (اول قرن‌تیان ۱۰: ۱۴). آیا پولس صرفاً نوعی از نخوت را نکوهش می‌کند که به موجبش فرد اطمینان غلطی از ایستادنش دارد، یا آیا او هشدار می‌دهد بر ضد اینکه هیچ‌وقت به این نتیجه برسیم که در حالت فیضی هستیم که نمی‌تواند از دست برود؟ کسانی که بر ضد آموزه‌ی امنیت ابدی بحث می‌کنند می‌گویند که پولس در اینجا به‌روشنی چنین تعلیمی را انکار می‌کرد و بر ضدش هشدار می‌داد. از آنجا که به‌سختی محتمل به نظر می‌رسد که پولس بر ضد امکان چنین افتادنی هشدار دهد اگر به‌حقیقت چنین سقوطی به‌وضوح غیرممکن بود، آنها تفسیر می‌کنند که این آیه انکار امکان امنیت ابدی باشد.

آیه دیگری که گاهی اوقات شاهدهی بر ضد پایداری تضمین‌شده مقدسین قلمداد می‌شود در اولین نامه پولس به تیموتائوس ظاهر می‌شود. نزدیک به پایان زندگی و خدمتش، پولس شاگردش را وامی‌دارد تا جنگ نیکوی ایمان کند:

ای فرزند تیموتائوس، این وصیت را به تو می‌سپارم برحسب نبوت‌هایی که سابقاً بر تو شد تا در آنها جنگِ نیکو کنی، و ایمان و ضمیر صالح را نگاه داری،

که بعضی این را از خود دور انداخته، مر ایمان را شکسته کشتی شدند. که از آن جمله هیمیناوس و اسکندر می باشند که ایشان را به شیطان سپردم تا تأدیب شده، دیگر کفر نگویند. (اول تیموتائوس ۱: ۱۸ - ۲۰).

در اینجا، پولس دستورالعمل ها و تذکراتی می دهد که مرتبط است با نبرد یا جنگ نیکوی ایمان، بعنوان کشمکش پیش رونده در زندگی مسیحی. او به تیموتائوس هشدار می دهد که ایمان و وجدان نیکو را نگه دارد و یادآور کسانی باشد که چنین نکردند. همچنین، او درباره افراد مشخصی همچون، هیمیناوس و اسکندر، صحبت می کند که، اول از همه، ایمانشان را تباه کردند؛ و، دوم از همه، در واقع به وسیله فرستادگان طرد شدند (این است مقصود «ایشان را» به شیطان سپردم تا تأدیب شده، دیگر کفر نگویند). در نتیجه، در اینجا تنها یک هشدار انتزاعی نداریم، بلکه یک هشدار ویژه شخصی داریم که با مثال های عینی از مردمی همراه شده است که به وضوح ساقط شدن از خلوص ایمان مسیحی شان را تجربه کرده اند.

در جای دیگری، خود پولس از کوبیدن بدنش می گوید تا آن را مطیع سازد و درگیر نظم و انضباط مقررات خدا سازد. او می گوید، مبادا، «خود محروم شوم» (اول قرنتیان ۹: ۲۷). از این رو، پولس، حداقل به صورت فرضی، این احتمال را در برابر خواننده قرار می دهد که، حتی به عنوان فرستاده غیر یهودیان، شاید ناصالح شود. این واژه پردازی مشابه واژه پردازی هشدارهای عیسی در موعظه ی سر کوه است که بسیاری در آخرین روز نزد او می آمدند و می گفتند، «خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختمیم؟» و او خواهد گفت، «هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!» (متی ۷: ۲۲-۲۳). البته، قوی‌ترین هشدار بر ضد ارتداد در تمام کتاب مقدس در باب ششم عبرانیان پیدا می‌شود، که برای این بحث بسیار مهم است و در فصل چهارم این کتاب بررسی خودش را دریافت کرده است.

کاملاً روشن است از متن اول تیموتائوس ۱، و همچنین مثال‌های روایی که در کتب مقدس پیدا می‌کنیم- برای مثال، داود پادشاه و پطرس رسول، رهبران بسیار شناخت‌شده- که برای مردمی که ایمان به عیسی مسیح را اعتراف می‌کنند به‌طور قطع ممکن است که به یک معنای کلمه سقوط کنند. ما در مورد هیمیناوس و اسکندر متوجه شدیم که پولس آنها را برای دستورالعمل خودشان طرد کرد تا شاید یاد بگیرند که کفر نگویند. چندین پرسش باقی می‌ماند، اما، درباره طبیعت بحران‌های روحانی که برای ما در کلام خدا ثبت شده‌اند و طبیعت موقعیت‌های رسواکننده‌ای که ایمانداران معترف سقوط می‌کنند و به صورت اساسی سقوط می‌کنند. این پرسش‌ها مربوط به این هستند که آیا درجات مختلف سقوط کردن وجود دارند و آیا سقوط اساسی به این معناست که یک نفر به طور جبران‌ناپذیری نجاتش را از دست داده است.

جیرولامو زانکی، دانشمند اصلاح‌گرای ایتالیایی، یک بار تمایزی ایجاد کرد بین یک سقوط جدی و یک سقوط کامل. او بحث می‌کند که انجیل سرشار است از مثال‌های ایمانداران راستینی که واقعاً سقوط می‌کنند، که به گناه

فاحش و، برخی موقعیت‌ها، در دوره‌های متمادی پشیمان‌نشدن سقوط می‌کنند. این یک سقوط جدی است. یک مثال داود است، که درباره گناهش با بتشیع برای بیش از یک سال غیرپشیمان ماند پیش از اینکه بازگردانده شد به توبه و تجدید ایمانش. در نتیجه، پرسش این نیست که، «آیا مردم سقوط می‌کنند؟». آنها سقوط می‌کنند. هر یک و تمام مسیحیان در معرض امکان سقوط جدی هستند. اما، آیا کسی که مرتکب یک سقوط جدی می‌شود به‌طور ابدی گم می‌شود- و آن را یک سقوط کامل می‌سازد- یا آیا سقوط یک شرایط موقت است که به وسیله بازگشت او درمان خواهد شد؟

انضباط کلیسایی هدف بازآوردن کسانی را دارد که به ایمان اعتراف کرده‌اند، اما آنگاه در گناه عظیم و بدون پشیمانی زندگی می‌کنند. به عبارت دیگر، انضباط کلیسایی تلاش می‌کند تا یک سقوط جدی را از تبدیل‌شدن به سقوط کامل باز دارد. برای انضباط کلیسایی، مراحل یا گام‌هایی وجود دارند. گام پایانی آن طردشدن است. اما وقتی یک فرد از عضویت در کلیسا طرد می‌شود و به وسیله کلیسا در همان حالتی تلقی می‌شود که یک غیر ایماندار قرار دارد، حتی چنین طراحی شده است که آن فرد را هدایت کرده و بازیابد، تا در نهایت ببیند که او به مشارکت بازگشته است. به‌شکل مشابه، وقتی پولس هیمیناوس و اسکندر را تحویل شیطان داد، او هنوز هم امیدش را نگه داشت که از طریق چنین فرآیند انضباطی می‌توانند درایتشان را بیابند و یک بار دیگر به مصاحبت مسیح بازگردند.

درحالی‌که برخی پس از یک سقوط جدی باز خواهند گشت، برخی باز نخواهند

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

گشت، چرا که هرگز به حقیقت ایمان نداشتند. آنها به دروغ اعتراف ایمان کردند؛ آنها در اختیار نداشتند آنچه را که اعتراف کردند. وقتی سختی آید، چنین فردی از اعتراف ابتدایی‌اش می‌گریزد، که در نتیجه به سقوط کامل می‌انجامد. در مواردی مانند این، ایمان در درجه اول راستین نبوده است. این در مثل مسیح از برزگر نمایان شده است (متی ۱۳: ۱-۹). در آن مثل، بذری که روی انواع زمین‌های مختلفی می‌ریزد- زمین سخت راه، زمین سنگلاخ، زمین پوشیده با خار، و خاک نیکو. در برخی موارد، بذر در ابتدا جوانه می‌زند، اما به وسیله خورشید ظهر خشک می‌شود یا به وسیله خارها خفه می‌شود. چنانچه عیسی توضیح می‌دهد، این مثل اشاره به مردم دارد و شیوه دریافت کلامی است که به آنها می‌رسد (آیه‌های ۱۸-۲۳). برخی کلام را دریافت می‌کنند و ایمان را اعتراف می‌کنند اما تحمل نمی‌کنند؛ آنها ساقط می‌شوند. یوحنا رسول درباره کسانی صحبت می‌کند که از میانه جامعه مصاحبان بیرون رفتند. او گفت، «از ما بیرون شدند، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می‌بودند با ما می‌ماندند؛ لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همه ایشان از ما نیستند.» (اول یوحنا ۲: ۱۹). پس، یوحنا، حداقل در آن رویداد ویژه، به روشنی تحت الهام روح القدس درباره مردم مشخصی صحبت می‌کند که از ایمان عدول کردند، و او از آن مردم می‌گوید، «آنها از ما نبودند». حداقل در این مورد ویژه، او ارتداد مردمی را شرح می‌دهد که اعتراف به ایمان کردند اما هرگز واقعاً ایماندار نشدند.

آنگاه، چالش این است که بین ایمادار حقیقی در میانه یک سقوط جدی)

آنهایی که سقوط می کنند

که در نقطه‌ای در آینده بازگردانده خواهد شد) و فردی که اعتراف غلطی از ایمان کرده است تشخیص قائل شویم. ما نمی‌توانیم قلب‌های دیگران را بخوانیم، در نتیجه ما نمی‌دانیم، وقتی فردی را می‌بینیم که اعتراف به ایمان کرده است، که بعداً آن اعتراف را باطل می‌شمرد، آیا آن فرد ممکن است هنوز هم یک ایماندار حقیقی باشد که تنها به‌طور موقت اعترافش را رها کرده است و به آن باز خواهد گشت.

بسیاری از ما دوستان یا اعضای خانواده‌ای را می‌شناسیم که به نظر می‌رسید تمام ظواهر بیرونی یک اعتراف ایمان راستین را انجام داده‌اند. ما فکر کردیم که اعترافشان قابل باور بود. ما آنها را به عنوان برادران یا خواهران در آغوش گرفتیم، تنها برای اینکه دریابیم که آنها بعداً آن ایمان را باطل می‌شمرند. باید در موقعیتی مانند آن، چه بکنیم؟ من حداقل دو پاسخ را ارائه می‌کنم: اول، دیوانه‌وار دعا کنید، و دوم، صبر کنید. ما نتیجه نهایی این شرایط را نمی‌دانیم. اما خدا می‌داند، و تنها خدا می‌تواند آن روح را حفظ کند.

گناه نابخشودنی

من به‌طور مکرر نامه‌هایی از اطراف جهان دریافت می‌کنم. مردم سوال‌های خودشون را با نوشتن می‌پرسند - گاهی اوقات، پرسش‌ها دانشگاهی تر هستند، و گاهی اوقات شخصی تر و عملی تر هستند. بیشتر اوقات، احتمالاً در حداقل یک بار در ماه، نامه‌ای از کسی (زن یا مرد) می‌گیرم که عمیقاً نگران است که او مرتکب گناه نابخشودنی شده باشد که به وسیله عیسی گفته شده است. با اینکه این یک مسئله کتاب مقدسی و الهیاتی است، یک مسئله انتزاعی نیست، چرا که این عزیزان عمیقاً به وسیله آن نگرانی عذاب دیده‌اند. این سؤال که آیا می‌توانیم به خارج از فیض‌های نیکوی خداوند سقوط کنیم یا نه، ما را در هسته ایمانمان و زندگی‌هایمان لمس می‌کند.

هشدارهای مربوط به گناه نابخشودنی که عیسی به آن اشاره می‌کند در هر یک از انجیل‌های هم‌نظر گنجانده شده‌اند. وقتی این مسئله را در نظر می‌گیریم، مهم است که بافت متن را در ذهن داشته باشیم، که بدون بافت، ما خطر درک نادرست چیزی را ایجاد می‌کنیم که عیسی به آن اشاره می‌کند. برای گرفتن مفهوم از بافت، بیایید به انجیل متی نگاه کنیم:

آنگاه دیوانه‌ای کور و گنگ را نزد او آوردند و او را شفا داد، چنانکه آن کور و گنگ، گویا و بینا شد و تمام آن گروه در حیرت افتاده، گفتند، «آیا این شخص پسر داود نیست؟» لیکن فریسیان شنیده، گفتند، «این شخص دیوها را بیرون نمی‌کند مگر به یاری بعلزبول، رئیس دیوها!» (متی ۱۲: ۲۲-۲۴). مسئله گناه نابخشودنی از آنجا ناشی می‌شود که عیسی یک مرد دیودار را شفا می‌دهد، که مردمی را که شفا را نظاره کردند شگفت‌زده کرد و فوراً الهام‌بخش این پرسش شد که، «این می‌تواند پسر داود باشد؟» که اینطور باید گفت، «آیا این مسیح موعود است؟»

اما، فریسیان، که در مخالفت خشمگینانه با عیسی بودند، یک تفسیر جایگزین از واقعه را ارائه دادند. آنها آماده پذیرش آن نبودند که عیسی این معجزه را به دلیل مسیح بودنش اجرا کرده است؛ در عوض، آنها گفتند که او قدرت خود را از شیطان قرض می‌گیرد. آنها گفتند که او این چیزها را به وسیله قدرت بعلزبول - «ارباب عیب‌ها»، عنوانی برای شیطان، انجام داد.

توجه کنید که هیچ یک از طرفین واقعیت قدرتی را که در آن موقعیت نمایش داده شد انکار نکرد. پرسش درباره منشأ آن قدرت و هویت فردی بود

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

که آن قدرت را به کار بسته بود. بیایید با متن ادامه دهیم:

عیسی خیالات ایشان را درک نموده، بدیشان گفت، هر مملکتی که بر خود منقسم گردد، ویران شود و هر شهری یا خانه‌ای که بر خود منقسم گردد، برقرار نماند. لهذا اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، هرآینه به خلاف خود منقسم گردد. پس چگونه سلطنتش پایدار ماند؟ و اگر من به وساطت بعلزبول دیوها را بیرون می‌کنم، پسران شما آنها را به یاری که بیرون می‌کنند؟ از این جهت ایشان بر شما داوری خواهند کرد. لیکن هرگاه من به روح خدا دیوها را اخراج می‌کنم، هرآینه ملکوت خدا بر شما رسیده است. و چگونه کسی بتواند در خانه شخصی زورآور درآید و اسباب او را غارت کند، مگر آنکه اول آن زورآور را ببندد و پس خانه او را تاراج کند؟ هر که با من نیست، برخلاف من است و هر که با من جمع نکند، پراکنده سازد. (آیات ۲۵-۳۰)

عیسی می‌گوید، در اصل، «این قدرت شیطان نیست. این قدرت خداوند و، به‌ویژه، قدرت خداوند روح‌القدس است». این بافتی است که در آن روح‌القدس وارد بحث می‌شود. آنگاه، عیسی هشدار هولناک خود را می‌دهد:

از این رو، شما را می‌گویم هر نوع گناه و کفر از انسان آمرزیده می‌شود، لیکن کفر به روح‌القدس از انسان عفو نخواهد شد. و هر که برخلاف پسر انسان سخنی گوید، آمرزیده شود اما کسی که برخلاف روح‌القدس گوید، در این عالم و در عالم آینده، هرگز آمرزیده نخواهد شد (آیات ۳۱-۳۲).

یک نکته فنی وجود دارد که باید درباره نامیدن این گناه به عنوان «گناه نابخشودنی» معلوم بسازیم. منظورمان از نابخشودنی چیست؟ در دقیق‌ترین

معنای اصطلاح، به معنای «قادر نبودن به بخشیده شدن» است. اما، در صحبت کردن به صورت فنی، اگر خداوند بخواهد توانایی بخشودن هر گناهی را دارد. بنابراین، وقتی آن را «گناه نابخشودنی» می‌نامیم، منظورمان این است که آن گناهی است که درحقیقت به وسیله خداوند بخشوده نخواهد شد، نه چون خداوند نمی‌تواند چنین کند اما خداوند چنین نخواهد کرد. آن هشدار است که عیسی به کسانی می‌دهد که او را به انجام معجزاتش به وسیله قدرت شیطان متهم می‌کنند. او به آنها هشدار می‌دهد که گناهی وجود دارد که خداوند نه در این جهان و نه در جهانی که می‌آید نخواهد بخشید.

آنچه درکش سخت‌تر است این است که عیسی همچنین می‌گوید که مردم می‌توانند بر ضد پسر انسان گناه کنند و بخشوده شوند، اما آنها بخشوده نخواهند شد اگر بر ضد روح‌القدس گناه کنند. اندیشیدن به آن سخت است به این دلیل ساده که به تثلیث - یک خدا در سه شخص - معتقدیم. پدر، پسر و روح‌القدس وجود دارند، و این سه یک خدا هستند؛ «پسر انسان» اشاره به دومین فرد تثلیث دارد. چرا باید گناه کردن بر ضد دومین فرد تثلیث بخشودنی باشد اما یک گناه مشخص بر ضد سومین فرد تثلیث بخشودنی نباشد؟

برای این مسئله غامض، یک راه‌حل تقریباً ساده وجود دارد. توجه کنید که عیسی نمی‌گوید، هر گناهی که بر ضد روح‌القدس است بخشودنی نیست. ما تمام مدت بر ضد روح‌القدس گناه می‌کنیم. درحقیقت، هر گناهی که

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

به عنوان مسیحیان مرتکب می‌شویم تجاوزی است به روح قدوسی که در ما ساکن است تا برای تقدیس ما کار کند. اگر هر گناهی بر ضد روح‌القدس نابخشودنی بود، هیچکدام از ما هیچگاه نمی‌توانست بخشوده شود. پس، عیسی در اینجا درباره نوع مشخصی از گناه خیلی باریک‌بین و دقیق است، نوعی که او به عنوان کفر بر ضد روح‌القدس تعریف می‌کند.

در اینجا باید مراقب باشیم، چون او همچنین نمی‌گوید که هر شکلی از کفر که تاکنون صورت گرفته است نابخشودنی است. باز هم، اگر هر کفری نابخشودنی بود، ما هرگز بخشوده نمی‌شدیم. هر زمان که از نام خداوند به باطل استفاده می‌کنیم، این یک عمل کفرآلود است. اما انجیل این را بسیار روشن می‌کند که روی صلیبش، مسیح کفرگویان را با خدا آشتی داد. به جای ساختن یک بیان پوشیده درباره کلمات کفرآمیز، عیسی در اینجا یک گناه را به صورت بسیار دقیق، مشخص، و به معنای باریک‌بینانه تعریف می‌کند. نه تمام تکفیرها نابخشودنی هستند، نه تمام گناهان بر ضد روح‌القدس نابخشودنی هستند، و نه تمام گناهان بر ضد پسر انسان نابخشودنی هستند. پس، چه چیز در اینجا به صورت ویژه قابل دیدن است؟ این سؤال به شیوه‌های مختلفی در طول تاریخ کلیسا جواب داده شده است. برخی فرض کرده‌اند که گناه نابخشودنی قتل است، چون عهدعتیق مجازات مرگ را برای آن جرم تجویز می‌کند، اما آن پاسخ از نکته به دور است - قتل کفرگویی نیست. در تلاش برای درک ماهیت این گناه اندوهناک، باید با این واقعیت شروع کنیم

که این به عنوان کفر شناخته می‌شود، و کفرگویی با کلمات در ارتباط است. در شرایط عادی، کفر چیزی است که از دهان می‌آید. آن مرتبط با چیزی است که می‌گوییم. می‌توانیم این را در فعلی که عیسی به کار می‌برد ببینیم: او مشخص می‌کند هر که بر ضد روح‌القدس صحبت می‌کند. از این رو، کفر در کل یک عمل گناهکارانه نیست، یا حتی عمل گناهکارانه قتل، بلکه در عوض یک اقدام زبانی است.

در اخلاق کتاب مقدسی، یک نگرانی عظیم وجود دارد برای الگوهای گویش انسان. تاکنون، دیده‌ایم که در اولین عرضه دعای خداوند، مسیح به ما می‌گوید دعا کنیم که نام خداوند گرامی داشته شود، تا که مقدس داشته شده و با تکریم و احترام نسبت به او رفتار شود؛ هر چیزی کمتر از آن کفرآمیز است. تمام کفر یک تجاوز جدی است بر ضد خداوند است، و تکرار ارتکاب آن در این جهان به هیچ‌طریق شدت شرارت این کار را کاهش نمی‌دهد. اما، در این مورد مشخص، ما درباره نوع مشخصی از کفر سخن می‌گوییم و نه کفر به شکل کلی.

عیسی به فریسیانی پاسخ می‌دهد، که در مخالفت خشمگینانه با او حضور مستمر داشته‌اند. آنها کسانی بودند که بیشترین آگاهی را از امور خداوند، از قانون خداوند، از الهیات عهدعتیق داشتند. اگر یک گروه از مردم باید اولین کسانی می‌بودند که هویت مسیح به عنوان پسر انسان و عنوان مسیح موعود را تشخیص می‌دادند، آن فریسیان بودند. اما، به جای آن، آنها کسانی بودند که بیشترین خشم را در مخالفت با او داشتند.

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

در همین زمان، یک آگاهی حاد در عهدجدید از جهالت عمیقی وجود داشت که چشمان فریسیان را می‌بست. ما این را در صلیب می‌بینیم، و آنگاه آن را در اول قرن‌تین می‌بینیم. روی صلیب، وقتی عیسی برای بخشایش کسانی دعا می‌کند که او را برای مجازاتش تحویل دادند، او می‌گوید، «ای پدر اینها را بیامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند» (لوقا ۲۳: ۳۴). و در اول قرن‌تین، پولس می‌نویسد، «که احدی از رؤسای این عالم آن را ندانست زیرا اگر می‌دانستند خداوند جلال را مصلوب نمی‌کردند» (۱: ۸). پاسخ عیسی مشخص شد که یک هشدار برای فریسیان است که آنها به‌طور خطرناک به خطی نزدیک می‌شدند که پس از آن هیچ امیدی برای آنها نخواهد بود. قبل از اینکه خط گذشته شود، عیسی می‌تواند برای بخشایش آنها بر مبنای جهالت آنها دعا کند، اما پس از آن نقطه، هیچ بخشایشی وجود ندارد.

در مدت این زندگی دنیوی، جلال مسیح پوشیده بود. اما وقتی که او به وسیله‌ی روح‌القدس پرورش یافت و خود را، از طریق روح‌القدس، به عنوان پسر خدا، شناساند، آنگاه گفتن اینکه مسیح اعمالش را از طریق قدرت شیطان به‌جای قدرت روح‌القدس اجرا کرد، خیلی زیاده‌روی بود.

از این‌رو، فرد زمانی مرتکب گناه نابخشودنی می‌شود که به‌طور حتم از طریق روشنگری روح می‌داند که مسیح پسر خداست، اما به این نتیجه می‌رسد و این اظهار کلامی را می‌کند که مسیح دیوزده بود. کتاب عبرانیان مسئله را برای ما خلاصه می‌کند:

زیرا که بعد از دریافت معرفت راستی اگر عمداً گناهکار شویم، دیگر قربانی

گناهان باقی نیست، پس به چه مقدار گمان می‌کنید که آن کس، مستحق عقوبت سخت‌تر شمرده خواهد شد که پسر خدا را پایمال کرد و خون عهدی را که به آن مقدس گردانیده شد، ناپاک شمرد و روح نعمت را بی‌حرمت کرد؟ (عبرانیان ۱۰: ۲۶، ۲۹).

بنابراین، تمایز بین کفرگفتن به روح‌القدس و کفرگفتن بر ضد مسیح از بین می‌رود آن زمان که فرد می‌داند عیسی کیست.

ما می‌دانیم که یکی از مهم‌ترین اعمالی که به وسیله روح‌القدس در زندگی مسیحی اجرا می‌شود این است که ما را محکوم به گناه کند. و هدف روح از کار محکوم نمودن ما به گناه هدایت ما به توبه تا انتهاست تا که بخشوده شویم و به پری مصاحبت با خدا بازگردانده شویم.

به مردمی که می‌ترسند که شاید مرتکب گناه نابخشودنی شده باشند، من غالباً می‌گویم که اگر به حقیقت مرتکبش شده باشند، به احتمال خیلی زیاد به وسیله آن آزرده نشده‌اند. قلب‌های آنها از قبل به قدری متمرّد و سخت شده است که آنها با آن در کشمکش و تقلا نخواهند بود. مردمی که مرتکب چنین گناهی می‌شوند به آن اهمیتی نمی‌دهند، و همین واقعیت که این مردم با این ترس که شاید خداوند را به این‌شویه آزرده باشند شاهد معناداری است برای این حقیقت که آنها در چنین حالتی نیستند.

بازگشت دوباره غیرممکن

هر بحثی درباره اینکه آیا مسیحیان می‌توانند دور بیفتند و نجاتشان را از دست بدهند دیر یا زود به بررسی عبرانیان ۶ تبدیل می‌شود. چون این متن برای بحث درباره پایداری خیلی مرکزی است، ما نگاهی دقیق به آن می‌اندازیم. آیات عبرانیان ۶: ۱-۶ به صورت زیر نوشته شده است:

بنابراین، از کلام ابتدای مسیح در گذشته، به سوی کمال سبقت بجوییم، و بار دیگر بنیاد توبه از اعمال مرده و ایمان به خدا ننهیم، و تعلیم تعمیدها و نهادن دست‌ها و قیامت مردگان و داوری جاودانی را. و این را بجا خواهیم آورد هر گاه خدا اجازت دهد. زیرا آنانی که یک بار منور گشتند و لذت عطاى سماوی را چشیدند و شریک روح‌القدس گردیدند، و لذت کلام نیکوی خدا

و قوآت عالم آینده را چشیدند، اگر بیفتند، محال است که ایشان را بار دیگر برای توبه تازه سازند، در حالتی که پسر خدا را برای خود باز مصلوب می‌کنند و او را بی‌حرمت می‌سازند.

این متن نه تنها از کسانی می‌گوید که دور می‌افتند، اما همچنین توصیف شفافی از حالت این مردم پیش از دور افتادنشان ارائه می‌دهد. همچنین، در این متن به ما گفته شده است که غیر ممکن است این مردم دوباره به توبه بازگردانده شوند. اگر بخشی در کتاب مقدس وجود داشته باشد که درباره تجاوز غیرقابل‌گذشت صحبت کند، آنگاه آن در این تذکر قوی عبرانیان ۶ است.

تفسیر این بخش به شدت دشوار است. قسمتی از این دشواری مربوط به فقدان اطلاعات زمینه است، از جمله درباره هویت نویسنده کتاب عبرانیان، که به ما کمک می‌کند این تعلیم را در بافت درک کنیم. گاهی اوقات، دانستن نویسنده یک کار مشخص سرنخ‌هایی به ما می‌دهد برای درک بخش‌های دشواری که از قلمشان می‌آید.

مهم‌تر، اما، دانستن موقعیتی است که در درجه اول این هشدار را برانگیخته است. ما می‌دانیم که نویسنده نگران یک خطای بسیار جدی است که خوانندگانش را فریب دهد، اما مطمئن نیستیم که آن خطا دقیقاً چه بود. جایگزین‌های بسیاری به وسیله مفسران کتاب مقدس ابراز شده است.

یکی از اعتقادات معمول این است که نویسنده برای مردمی می‌نویسد که با یک جفای اساسی مواجهند و در خطر انکار مسیح در مواجهه با این جفا

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

هستند. او می‌گوید که در کمشکش آنها با گناه، خوانندگانش « هنوز در جهاد با گناه تا به حدّ خون مقاومت نکرده‌اند» (۴: ۱۲).

در کلیسای اولیه، یکی از قدرتمندترین مجادله‌ها مناقشه نواتیانست نام داشت، که در نتیجه‌ی یک دوره از جفا تحت امپراطوری دسیوس در ۲۵۰ سال پس از میلاد شکل گرفت. پس از آنکه جفا پایان یافت، رهبران کلیسا با این پرسش مواجه شدند که با لاپسی‌ها - کسانی که به اجبار از ایمانشان دست کشیده بودند، اما حالا می‌خواستند که دوباره در کلیسا پذیرفته شوند - چه کنند. بسیاری با بازگشتشان مخالفت کردند، از جمله پیروان نواتیان، که مدعی اسقفی در روم بود. شما می‌توانید احساساتی را که مردم در موقعیتی مانند آن دارند درک کنید. برای مثال اگر پدر شما ایمان را نگه می‌داشت روی هیزم سوزانده می‌شد درحالیکه همسایه دیوار به دیوار شما ایمان را انکار می‌کرد و از آن نوع عذاب می‌گریخت، و آنگاه همسایه شما می‌خواست پس از آنکه جفا پایان یافت به عضویت کلیسا بازگردد، قابل درک است که خانواده شهید برای رسیدگی به آن فرد زمان سختی خواهند داشت. کلیسا به طور کلی، اما، برای ملامت و بخشایش حرکت کرد و تصمیم گرفت لاپسی‌ها را بازگرداند. پس، یک احتمال این است که در این بخش از کسانی صحبت می‌کند که در مواجهه با جفا از کلیسای مرئی دور می‌افتند آنگاه می‌خواهند که دوباره در زمان آرامش در ارتباط با کلیسای مرئی باشند.

یک اعتقاد دیگر که در مورد این اظهارات در عبرانیان بسیار تکرار شده مربوط به یکی از تلخ‌ترین بدعت‌ها برای حمله به کلیسای قرن اول، بدعت

یهودی‌سازی، است. پیروان این دیدگاه تعلیم دادند که افراد در جامعه‌ی عهد تازه باید رفتار عهد قدیم، به ویژه ختنه، را در نظر گرفته و ادامه دهند. این بدعت دوباره و دوباره در عهدجدید، با بیشترین تأکید در کتاب غلاطیان، بررسی شد. برخی تصور می‌کنند که این قسمت مسیحیان را از بازگشت به فعالیت‌های یهودی منع می‌کند و این استدلال را می‌کند که انجام این کار مردود دانستن ارزش مرگ و رستاخیز مسیح است.

بیاید دوباره به چیزی نگاه کنیم که در بخش مربوط به کسانی گفته شده که نمی‌توانند بازگردانده شوند. آنها با این واژگان وصف شده‌اند که، « زیرا آنانی که یک بار منور گشتند و لذت عطاى سماوى را چشیدند و شریک روح‌القدس گردیدند، و لذت کلام نیکوی خدا و قوآت عالم آینده را چشیدند (آیه‌های ۴-۵). چه نوع فردی را می‌توان با این واژگان توصیف کرد؟ در ظاهر، چنان به نظر می‌رسد که نویسنده قطعاً در مورد یک مسیحی می‌نویسد، یک فرد که تولد تازه یافته، آن که از لحاظ روحانی از سر نو زاده شده است. اگر اینطور باشد، آنگاه نویسنده می‌گوید که برای یک ایماندار حقیقی غیرممکن است که دوباره برای نجات احیاء شود اگر او گناهی را مرتکب شده است که در اینجا مد نظر است.

اما، این زبان لزوماً اشاره به کسی ندارد که حقیقتاً روی به مسیح آورده. می‌تواند به مردمی اشاره داشته باشد که در حیات کلیسا حضور نزدیکی داشته‌اند، اما در درجه اول هرگز ایمان نداشته‌اند. کلیسای عهدجدید هم مانند اسرائیل عهد قدیم چیزی است که آگوستین، کارپوس پرمیکستیم،

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

بدن ترکیب‌شده، می‌نامد که در درونش حاوی چیزی است که عیسی به عنوان گندم و کرکاس وصف می‌کند (متی ۱۳: ۲۴-۳۰) - ایمانداران و بی‌ایمانان.

کرکاس‌ها کسانی هستند که هرگز ایمان نیاورده‌اند، هر چند که آنها عضو جامعه‌ی عهد هستند.

کتاب مقدس سه گروه از مردم را با توجه به کلیسا، جامعه‌ی مرئی عهد شرح می‌دهد. در خارج از کلیسا، که بی‌ایمانان هستند؛ در داخل کلیسا، ایمانداران هستند (کسانی که حقیقتاً ایمان آورده‌اند) و برخی بی‌ایمانان هم وجود دارند. آیا می‌توانیم بگوییم که اعضای این گروه سوم - بی‌ایمانان داخل کلیسا - منور گشته‌اند؟ بله، به اندازه‌ای که انجیل را شنیده‌اند؛ آنها موعظه کلام را شنیده‌اند. آنها در منطقه دورافتاده‌ای نیستند که مکاشفه‌ی خاص هرگز به آن نفوذ نکرده باشد. آنها مزیت نور را داشته‌اند وقتی که نوبت به شنیدن کلام خدا می‌رسد. گفتن اینکه فردی روشنی یافته است لزوماً گفتن این نیست که آنها ایمان آورده‌اند.

درباره شرح بعدی چه: آنها عطیه آسمانی را چشیده‌اند؟ امکان دارد که عطیه در اینجا نه تنها در دسترس ایمانداران، بلکه در دسترس غیرایمانداران هم باشد. برای مثال، شاید عطیه چیزی شبیه به نانی باشد که خداوند برای مردم اسرائیل در بیابان فراهم کرد. بنی اسرائیل از عطیه‌ی آسمانی چشیدند، اما برخی از آنها بی‌ایمان باقی ماندند. همچنین، با نگاه به تجربه عهد جدید، بی‌ایمانان در کلیسا هنوز به میز شام خداوند می‌آیند. آنها عیناً عطیه آسمانی

را می‌چشند، اما هنوز ایمان ندارند. عطیه آسمانی می‌تواند به هر دو گروه ایمانداران و بی‌ایمانان داده شود.

دوباره شریک‌شدن در روح‌القدس چه؟ این اندکی دشوارتر به نظر می‌رسد، چون به شریک‌شدن در روح‌القدس به عنوان تجربه‌ای فکر می‌کنیم که که تنها سراغ کسانی می‌آید که تولد تازه یافته‌اند و به وسیله روح‌القدس پر شده‌اند. چنین تفسیری در مرحله اول خوانش آن متن خواهد بود. اما در مفهوم گسترده‌تر، هر آنکه در یک مفهوم نامقید در میانه حیات کلیسا قرار دارد در مزایای قدرت و وجود روح‌القدس سهیم می‌شود، چون روح در کلیسا زندگی و کار می‌کند. چنین فردی لزوماً یک کار مشخص از روح‌القدس، مانند تولد تازه، را دریافت نکرده است - اما کلام نیکوی خداوند را چشیده است.

در بازگشت به معنای کلی این بخش، برخی آن را در اشاره به مردم داخل کلیسا درک می‌کنند که به حقیقت ایماندار هستند، اما انجیل را در زمان جفا رد می‌کنند و باطل می‌شمرند؛ آنگاه، این مردم نمی‌توانند بازگردانده شوند. دیگران آن را اشاره به بدعت یهودی‌سازی می‌بینند. تفسیری که این بخش را در اشاره به بدعت یهودی‌سازی درک می‌کند بیشتر محتمل است، چون اولین دیدگاه چند مسئله دارد. مسئله اول این است که پطرس انجیل را به یک معنا باطل شمرد وقتی طرف یهودی‌سازان را گرفت - از این نظر که رفتارش کفایت کار مسیح برای نجات را انکار کرد (غلاطیان ۲: ۱۱ - ۱۴) - اما او احیاء شد. او همچنین مسیح را انکار کرد اما به وسیله خود عیسی احیاء شد. پس، پطرس مثالی از کسی است که پس از باطل‌شمردن انجیل احیاء

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

شد. این نشان می‌دهد که این بخش باید به معنای چیز دیگری باشد. «محال است که ایشان را بار دیگر برای توبه تازه سازند، . . .» (آیات ۴، ۶). کلمه «بار دیگر» با قدرت نشان می‌دهد که حداقل یک توبه قبلی بوده است. اگر توبه را به صورت اشاره عهدجدید به چیزی درک کنیم که به وسیله کار روح‌القدس در ما، نه تنها در بیرون ما، برانگیخته می‌شود، و اگر ما باور به الهیات اصلاح‌یافته داریم و توبه را ثمره تولد تازه و نه دلیل تولد تازه ببینیم، آنگاه سخت‌ترین دشواری را در اینجا خواهیم داشت. چون کسانی که دیدگاه الهیات اصلاح‌یافته را دارند می‌گویند که اگر فردی به‌صورت‌راستین توبه‌ای بر اساس تولد تازه داشته، یک ایماندار حقیقی، است.

البته، یک نفر می‌تواند بحث کند که چیزی به عنوان توبه غلط وجود دارد - نویسنده عبرانیان به عنوان مثال به عیسو اشاره می‌کند (۱۲: ۱۶ - ۱۷). و آنکه یک بار به‌غلط توبه کرده است می‌تواند دوباره هم چنین کند. اما در آن مورد، نویسنده از احیاء شدن دوباره توسط توبه نمی‌گوید، چون توبه اول غلط بود. شاید اینطور باشد که نویسنده به توبه حقیقی اشاره می‌کند، و او می‌گوید که غیرممکن است برای فردی که حقیقتاً تولد تازه یافته، کسی که به حقیقت توبه کرده است که باز برای توبه تازه شود، اگر بیفتد، چون در افتادنش دوباره پسر خدا را به صلیب می‌کشد و او را مورد بی حرمتی قرار می‌دهد. نویسنده می‌گوید که اگر چنین کنید، تمام می‌شوید. هیچ امکان احیاء شدن وجود ندارد اگر تا این اندازه دور افتید.

بحث اینجا شکلی از استدلالی است که در طول رساله‌های عهدجدید یافت

می‌شوند که استدلال به پوچی نامیده می‌شود. منظور این است که شما فرضیات رقیبتان را بر می‌دارید و نشان می‌دهید که چگونه، اگر آنها درست هستند، در نهایت به نتیجه‌ای می‌رسند که پوچ است. بنابراین، فرضیات باید رد شوند. پولس این شیوه بحث را در اول قرن‌تین ۱۵ را به کار می‌برد وقتی از رستاخیز مسیح می‌گوید.

وقتی نوبت به بدعت یهودی‌سازی می‌رسد، مسئله نگه‌داشتن شریعت به جریان می‌افتد. اگر یک مسیحی که انجیل عدالت‌شمردگی تنها به وسیله ایمان را پذیرفته است حالا برگردد و تلاش کند خودش را از طریق اعمال شریعت، مانند ختنه، نگه‌داشتن اعیاد مذهبی، رعایت کردن قوانین غذا، عادل بشمرد- آن فرد نمی‌تواند نجات‌یافته باشد چون مسیح را از نو مصلوب کرده است.

اما منظور از مصلوب‌ساختن دوباره مسیح چیست؟ بدیهی است که مسیح را یک بار مصلوب کرده‌اند. وقتی مصلوب شد، مسیح مسئولیت لعنت عهد قدیم را به گردن گرفت. وقتی که فرد به حفظ شریعت به عنوان طریق اولیه ارتباط‌یافتن با خدا رو می‌آورد، کار مسیح را رد می‌کند، که لعنت را به نفع دیگران به گردن گرفت. کسی که کار مسیح به عنوان یک قربانی نیابتی را باطل شمرده است، درواقع مسیح را محکوم می‌کند که به صورت عادلانه روی صلیب کشته شده است و خودش را در مرگ مسیح مجرم می‌سازد. چنین فردی دوباره لعنت را به گردن می‌گیرد و نمی‌تواند نجات یابد.

از این رو، می‌بینیم که چگونه نویسندگان عبرانیان از استدلال پوچی استفاده

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

می‌کند تا قباحت موضع رقبایش را نشان دهد. از آنجاکه استدلال یهودی‌سازان که شریعت هنوز هم باید ملاحظه شود به باطل‌شمردن کار مسیح و از دست‌رفتن نجات منتهی می‌شود، استدلالشان را باید رد کرد.

احتمالاً، نویسنده از این استدلال استفاده فرضی می‌کند، تا نشان دهد چه چیز می‌تواند رخ دهد. اما این هرگز نمی‌تواند به‌طور واقعی در مورد کسی رخ دهد که حقیقتاً ایمان آورده است. در آیه ۹، نویسنده می‌گوید، «اما ای عزیزان در حقّ شما چیزهای بهتر و قرین نجات را یقین می‌داریم، هر چند بدین‌طور سخن می‌گوییم». وقتی او می‌گوید، «این‌گونه سخن می‌گوییم»، می‌گوید که او به شکل گفتاری می‌نویسد، که، به خاطر استدلال است. او نشان می‌دهد که چگونه تعلیم رقبایش این را در پی دارد که فرد هیچ زمینه‌ای از نجات ندارد. اما، در مورد ایمانداران حقیقی، او یقین دارد که آنها پایدار هستند: «چیزهای بهتر و قرین نجات را یقین می‌داریم». بنابراین، این بخش به جای از بین بردن اطمینان ما در پایداری در حقیقت باید باعث تقویت آن بشود.

نویسنده عبرانیان این بخش را با این اندرز جمع‌بندی می‌کند که: «لکن آرزوی این داریم که هر یک از شما همین جدّ و جهد را برای یقین کامل امید تا به انتها ظاهر نمایید، و کاهل مشوید، بلکه اقتدا کنید آنانی را که به ایمان و صبر وارث وعده‌ها می‌باشند» (آیات ۱۲-۱۱). این دعوتی به سخت‌کوشی است. نویسنده به خوانندگانش یادآوری می‌کند که حتی اگر آنها امید به آینده‌ای دارند که بتوانند در آن بیاسایند، امید به اینکه خداوند آنها را مطمئن به نجاتشان کرده است نباید منجر به سستی آنها در عمل به ایمانشان شود.

بازگشت دوباره غیرممکن

آموزه امنیت ابدی نباید منجر به ساده‌انگاری ما و توقف کوشش برای رسیدن به ملکوت خداوند شود؛ در عوض، باید منجر به عمل به ایمان با اعتماد و شوق بیشتر شود.

هدیه پایداری

مفهوم پایداری مقدسین را می‌توان به‌سادگی سوء‌تعبیر کرد. در گفتار روزمره، درباره پایداری به عنوان چیزی سخن می‌گوییم که در اصل از طریق تلاش‌های هماهنگمان به دست می‌آوریم. و با اینکه عهدجدید ما را دعوت می‌کند که استوار باشیم- به کرات از واژه صبر استفاده می‌کند، مثلاً در « هر که تا به انتها صبر کند، نجات یابد» (متی ۲۴: ۱۳)- قرار دادن تکیه روی پایداری می‌تواند باعث شود که حقیقت اصلی پشتیبان این مفهوم را از دست بدهیم.

اولین الهیدانی که توضیح جامعی از آموزه پایداری ارائه داد آگوستین اهل هیپو بود. عبارت لاتینی که او به کار برد، دونا م پرسه‌ویرنتیه، به معنای «هدیه

پایداری» بود. منظور آگوستین از این عبارت این بود که در زندگی مسیحیان پایداری یک دستاورد نیست که صرفاً به وسیله تلاش بشر به دست آید، بلکه یک هدیه است. آگوستین چنین تعلیم می‌داد که تنها راهی که فرد می‌تواند پس از شروع زندگی مسیحی تا انتها پایداری کند از طریق فیض خداست. از آن زمان، پایداری به عنوان هدیه فیض الهی درک می‌شد.

به این دلیل است که، وقتی درباره پایداری مقدسین بحث می‌کنیم، بسیاری از الهیدانان انگلیسی-زبان آن را ارجح بر صحبت از حفاظت مقدسین می‌یابند- خداست که متعلقین خود را محفوظ می‌دارد. با شروع قدم زدن در زندگی مسیحی اگر به خودم بنگرم، نمی‌توانم هیچ اعتمادی به توانایی‌ام برای ادامه و دستیابی به جلال داشته باشم، چون همانطور که اشاره کردیم، زندگی مسیحی یک کشمکش است. پولس این را در غالب جنگ روحانی بیان کرده است: «اما شکر خدا را که هرچند غلامان گناه می‌بودید، لیکن الآن از دل، مطیع آن صورت تعلیم گردیده‌اید که به آن سپرده شده‌اید. و از گناه آزاد شده، غلامان عدالت گشته‌اید. بطور انسان، به سبب ضعف جسم شما سخن می‌گویم، زیرا همچنان که اعضای خود را بندگی نجاست و گناه برای گناه سپردید، همچنین الآن نیز اعضای خود را به بندگی عدالت برای قدوسیت بسپارید» (رومیان ۶: ۱۷-۱۹). اما آن زندگی، چنانچه پولس گفت، به وسیله نبردی پیشرونده بین انسان جدید و انسان قدیم، بین خود روحانی و جسم گناه‌آلود، نشانه‌گذاری شده است که هنوز در زندگی‌هایمان دارای قدرت است (۷: ۱۳-۲۵). اما حالا ما چیزی افزوده به عنوان هدیه، به معنای وجود و

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

قدرت روح‌القدس، داریم. پولس ایمانداران فیلیپی را فرامی‌خواند که، «نجات خود را به ترس و لرز به عمل آورید» (فیلیپیان ۲: ۱۲). پولس نمی‌خواهد با کاربرد این عبارت بگوید که نجاتمان را به وسیله اعمالمان کسب می‌کنیم، اما می‌خواهد بگوید که مطیع بودن ما (نگاه کنید به ستایش او از مطیع بودن خوانندگانش در ابتدای آیه) در تقدیس ما نقش دارد. و متقابلاً، تقدیس ما در پایداری ما نقش دارد.

این دعوتی آشکار است برای کارکردن، برای زحمت کشیدن، برای پیش‌گذاشتن تلاش، و این تلاش نباید غیرجدی، سهل‌گیرانه یا بی‌قید باشد. عبارت «به ترس و لرز» توجه را به هشیاری و جدیتی جلب می‌کند که با آن دعوت به راه‌بردن به ملکوت خداوند شده‌ایم. جانانان ادواردز یک بار در موعظه‌ای گفت که جستجوی ملکوت خداوند باید مشغله فوری و اصلی مسیحیان باشد. ما دعوت شده‌ایم تا برای پایدارماندن تا جایی که می‌توانیم سخت کار کنیم.

توجه کنید به آنچه پس از این نصیحت می‌آید: «زیرا خداست که در شما برحسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل را به عمل ایجاد می‌کند» (آیه ۱۳). در اینجا، مثالی از توصیف عهدجدید از کشمکش مسیحیان برای پایداری به عنوان کار هم‌افزا را می‌بینیم. هم‌افزایی به کاری اشاره دارد که به وسیله دو یا بیشتر از دو فرد انجام می‌شود. در مقابل، فردگرایی به این معناست که تنها یک فرد اعمال قدرت یا تلاش می‌کند.

این کلمات یک پیش‌زمینه شطرنجی در تاریخ الهیات دارند چون دانشمندان

و کشیش‌های اصلاح‌یافته بارها و بارها بر این تأکید کرده‌اند که اولین مرحله نجات ما کار انفرادی خداوند است. به عبارت دیگر، الهیدانان اصلاح‌یافته ادعان دارند که زندگی مسیحی از تولد تازه شروع می‌شود، که کار روح‌القدس در جان‌بخشیدن به ما و بلندکردن ما از حالت مرگ روحانی است تا ما را در مسیح زنده سازد. این هیچ چیز کمتر از رستاخیز روحانی نیست، و این تنها به وسیله خدا، بدون هیچ تلاش انسانی، محقق می‌شود. از این‌رو، الهیدانان اصلاح‌یافته کلمات فردگرایی و انفرادی را برای شرح فرآیند تولد تازه به کار می‌برند. در نتیجه، بسیاری از مردمی که این را می‌شنوند معمولاً فکر می‌کنند که یک دیدگاه اصلاح‌یافته به ما تعلیم می‌دهد که تمام زندگی مسیحی انفرادی است.

آیا هیچ‌وقت عبارت «برو و توکل به خدا کن» را شنیده‌اید؟ به یک معنا، این عبارت کاملاً خوبی است، چون گاهی اوقات آنقدر زیاد به خودمان تکیه می‌کنیم که در یافتن آرامش در خدا شکست می‌خوریم. اما این عبارت می‌تواند یک نوع مجوز برای چیزی باشد که «آرامش‌گرایی» می‌خوانیم. این دیدگاهی است که می‌گوید، «اگر خدا بخواهد مرا تغییر دهد و اگر خدا بخواهد که به صورت روحانی رشد کنم، این کاری است که او باید انجام دهد، و من تنها به اندازه‌ای از نظر روحانی قدرتمند هستم که خدا مرا می‌سازد». فردی که به این شکل فکر می‌کند نصیحت آن رسول را بازنویسی می‌کند: «این خداست که در من کار می‌کند، هم در اراده هم در کار - پس من مجبور نیستم نجاتم را با ترس و لرز به عمل آورم».

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

این یک تحریف است - این بخش ما را دعوت به زحمت کشیدن می‌کند چون خدا در ما و با ما کار می‌کند؛ از این رو، کل فرآیند پایداریمان یک اقدام هم‌افزا، نه یک اقدام انفرادی است. من دعوت شده‌ام که کار کنم، و خدا هم کار می‌کند. در تحلیل نهایی، اینکه آیا زحمتم ثمر می‌دهد به دونام پرسه‌ویرنتیه، یا به هدیه پایداری از جانب خدا بستگی دارد که مرا تا پایان حفظ کند.

بیاید برای لحظه‌ای به تعلیم پولس در نامه‌اش به فیلیپیان نگاه کنیم: در تمامی یادگاری شما خدای خود را شکر می‌گزارم، و پیوسته در هر دعای خود برای جمیع شما به خوشی دعا می‌کنم، به سبب مشارکت شما برای انجیل از روز اول تا به حال. چونکه به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید (فیلیپیان ۱: ۳-۶).

در اینجا، پولس از اعتماد سخن می‌گوید، می‌گوید که او «به این اعتماد دارد». چیست که این اعتماد را در پولس رسول برمی‌انگیزد؟ او آن را بدون نام نمی‌گذارد. او ادامه می‌دهد و می‌گوید که «او که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید». در اینجا، اعتماد و امنیت ما قرار دارد: خداوندی که نجات یک فرد را آغاز کرده است قصد ندارد اجازه دهد که آن کار نجات‌بخش عمل بی‌ثمری باشد: خدا چیزی را که در کار نجات‌بخشش در ما شروع می‌کند با حفظ کسانی که آنها را نجات می‌دهد کامل می‌کند. در اینجا است که پولس اعتمادش را به دست می‌آورد، و من فکر می‌کنم که این باید مبنای اصلی اعتماد ما باشد.

پولس در نامه‌اش به افسسیان این مبنای اعتماد ما را بررسی می‌کند. او می‌گوید، «و در وی، شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در وی چون ایمان آوردید، از روح قدوس وعده مختوم شدید، که بیعانه‌ی میراث ما است برای فدای آن ملک خاص او، تا جلال او ستوده شود» (افسسیان ۱: ۱۳). کلمه‌ای که «مختوم» ترجمه شده است در جهان باستان به عمل پادشاهان در استفاده از انگشتر مهر برای تصدیق اسناد اشاره داشت. پادشاه روی انگشترش یک نشان رسمی داشت و انگشترش را در موم فشار می‌داد، و یک نشان دائمی بر سند می‌گذاشت، که وعده و تضمین فرمان پادشاهی را نشان می‌داد. پولس در اینجا از این کلمه استفاده می‌کند تا بگوید خدا تمام مسیحیان را به وسیله کلام وعده‌اش مختوم می‌کند به گونه‌ای که اعتماد ما مبتنی بر اشتیاق خود ما نیست، بلکه مبتنی بر وعده نجات آینده ماست، وعده‌ای که به وسیله خدا برای ما ساخته شده است. او با دادن روح‌القدس به ما این وعده را مختوم می‌کند، او که حضورش گواهی بر کامل بودن نجات در شخص است که خداوند درون تک تک ایمانداران نهاده است. پولس می‌گوید که روح‌القدس «بیعانه‌ی میراث ما است برای فدای آن ملک خاص او، تا جلال او ستوده شود» (آیه ۱۴). کلمه‌ای که «بیعانه» ترجمه شده است را گاهی اوقات به «بهاء» تعبیر کرده‌اند. در برخی از ایالات، وقتی فردی خانه‌ای می‌خرد، شاید از او بخواهند که یک بیعانه غیرقابل بازگشت قرار دهد که «پول پیش‌بهاء» نامیده می‌شود. این بیعانه تضمین خریدار است که او قصد دارد پرداخت نهایی را انجام دهد و معامله را تمام کند. این

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

نشان می‌دهد که او در مورد خاتمه‌دادن به فرآیند «مطمئن» یا «جدی» است. پولس این زبان تجاری را به کار می‌برد تا بگوید که روح‌القدس «بهاء» یا «تضمین» است که ما بالاخره و به‌طور کامل نجات خواهیم یافت. و وقتی روح راستی وعده آینده را متعهد می‌شود، به‌طور مطلق تضمین شده است. آن وعده نمی‌تواند شکسته شود.

یکی از محبوب‌ترین آیات کتاب مقدس در رومیان ۸: ۲۸ است که یک وعده ارزشمند از خداوند به ما می‌دهد. «و می‌دانیم که بجهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و بحسب اراده‌ی او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت ایشان با هم در کار می‌باشند». در پی این چیزی می‌آید که غالباً «زنجیر طلایی نجات» خوانده می‌شود: « زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست‌زاده از برادران بسیار باشد. و آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد (آیات ۲۹-۳۰). درک این بخش کمی سخت است؛ کلمه‌ای را فرض می‌کند که حذف شده است اما در بافت متن درک می‌شود. در این مورد، کلمه فرض شده، همه است. همه کسانی که مقرر شده‌اند خوانده می‌شوند، نه فقط بعضی از آنها. همه کسانی که خوانده می‌شوند عادل شمرده می‌شوند؛ و همه کسانی که عادل شمرده شده‌اند جلال می‌یابند. جلال‌یافتگی به معنای ورود به تمامیت پری و نهایی نجاتمان است. از وعده‌هایی مانند این است که می‌توانیم اعتمادمان به هدیه پایداری خداوند را به دست آوریم.

مسیحی جسمانی

من قبلاً به کارکنان و داوطلبان یک سازمان شناخته شده‌ی خدمات جوانان مسیحی درس می‌دادم. در آن روزها، این مبشرین جوان در بعضی مواقع از اصطلاح ویژه‌ای استفاده می‌کردند، که در صفحات مجموعه‌کتاب‌های آموزش داده‌شده الهیات نظام‌مند پیدا نمی‌شد: «فرو رفتن». اولین بار که این را شنیدم زمانی بود که کارکنان آمدند و از من پرسیدند، «دکتر اسپرول، چرا چنین است که بسیاری از بچه‌ها فرو میرن؟». من نمی‌دانستم منظورش چیست - سفرهای قایقرانی در پایین رودخانه؟ اما، او توضیح داد که آنها غالباً افراد جوانی را دارند که به سازمان معرفی می‌شوند، حضوری پراشیاق در برنامه‌هایشان را شروع می‌کنند، ایمان به مسیح را اعتراف می‌کنند، و آنگاه،

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

پس از مدتی، «فرو میرن»، به این معنا که ایمانشان فروکش می‌کند. مردم می‌توانند بایستند و اعتراف به ایمان کنند یا از راهروی جلسه بشارتی بگذرند بنا به هر دلیلی فارغ از اینکه ایمان‌داری حقیقی بشوند. ما توانایی این را نداریم که قلب‌های مردم را بخوانیم. ما نمی‌دانیم که آیا اعترافشان به ایمان صادقانه و اصیل است یا خیر. ما بر اساس مظاهر و شواهد بیرونی کار می‌کنیم، اما به‌طور حتم نمی‌دانیم که در درون قلب‌هایشان چه می‌گذرد.

فقط به یهودا نگاه کنید. او بخشی از حلقه درونی عیسی و یکی از شاهدان بعضی از حیرت‌انگیزترین اعمالی بود که به‌وسیله عیسی اجرا شد. او به «دانشگاه الهیات» عیسی رفت. او برای سه سال هر روز را در کلاس‌هایش نشست. خزانه‌داری سازمان را به او سپردند. اما یهودا فرو رفت. درحقیقت، اینکه بگوییم یهودا فرو رفت یک کتمان حقیقت تاریخی است. و هنوز، عیسی از یهودا به‌عنوان یکی از کسانی صحبت می‌کند که به‌طور قطع پسر ضلالت بود، یکی که از ابتدا واقعاً ایمان نداشت (یوحنا، ۱۷: ۱۲). اعتراف به ایمان یهودا قلابی بود. آن راستین نبود.

این تنها مشکل سازمان‌های بشارتی یا خدمات جوانان نیست. این مشکل زندگی کل کلیسا است. درنتیجه، ما باید مراقب آنچه می‌گوییم باشیم - درحالی که می‌توانیم تأیید کنیم فردی که اعتراف به ایمان کرده است، ما نمی‌توانیم تأیید کنیم که آیا آن فرد واقعاً ایماندار است یا خیر.

تحول مرتبط ظهور یک آموزه ابتکاری در مسیحیت رایج است، ایده «مسیحیت جسمانی» که به‌طور تاریخی، این ایده مرتبط با الهیات ادواری

است. این ایده در دهه ۱۹۸۰ فوران کرد و به مناقشه نجات اربابی، یک مباحثه درون‌دانشگاهی در بین ادواری‌باوران، تبدیل شد. یک طرف اصرار کرد که تنها ایمان است- نه ایمان به اضافه توبه- که حفظ می‌کند؛ از این رو، ممکن است که مسیح را به عنوان منجی بپذیریم اما نه به عنوان ارباب. طرف دیگر اظهار کرد که ایمان و توبه دو روی یک سکه هستند.

هر دو طرف موافق بودند که هر کسی که به ایمان آورد باید به مسیح به هر دو عنوان منجی و ارباب اعتماد کند، و هر ایمانداری باید در ایمان و اطاعت عملی از مسیح ثمر بیاورد. این مسئله به جریان افتاد که آیا امکان دارد که بدون پذیرش مسیح به عنوان ارباب و بدون اطاعتی عملی نجات یافت. کسی که بدون پذیرش مسیح به عنوان ارباب نجات یابد کسی است که شاید «مسیحی جسمانی» بخوانیم.

مناقشه منجر به تمایز بین انواع مختلف مسیحیان شد. این گونه‌ها را در مقاله بشارتی معروفی نشان داده‌اند که سال‌های بسیاری به وسیله سازمان کرو (یا جهاد دانشگاهی مسیح) به کار رفت. سه نوع متمایز به صورت تصویری و بر اساس سه حلقه‌ای تعریف شده‌اند که در یک ردیف نمایش داده شده‌اند، که هر حلقه معرف یک نوع مشخص از افراد است. در مرکز هر حلقه سایه یک صندلی را می‌بینیم، که معرف تخت زندگی فرد، کرسی اقتدار است.

در حلقه اول، در انتهای سمت چپ، روی صندلی حرف S قرار دارد، که مخفف «خود» است. این نشان‌دهنده خودمحوری فرد بی‌ایمان است. این فردی است که مسیح را نپذیرفته است، که به هیچ‌نحو تسلیم مسیح نشده

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

است. و خارج از حلقه تصویر صلیب وجود دارد، به این معنا که در زندگی این فرد، خود-آنچه ما «جسم» می‌خوانیم- غلبه دارد. طبیعت انسان سقوط کرده در کنترل است، و مسیح در زندگی آن فرد نیست.

حلقه سوم، در انتهای سمت راست، مسیح را دارد، صلیب، بر تخت است. این زندگی پرشده از روح است. عیسی مسیح اقتدار مرکزی زندگی این فرد است. این بازنمایش مسیحی بالغی است که برای پذیرش مسیح نه تنها به عنوان منجی که به عنوان ارباب هم رشد کرده است.

حلقه وسط تصویر کوچک عجیبی را نمایش می‌دهد. صندلی در وسط قرار دارد، با S که مخفف «خود» است، اما زیر صندلی صلیب قرار دارد. این تصویر بازنمایش فردی است که مسیح را در زندگی‌اش دارد، اما بر تخت ننشسته است؛ خود هنوز بر تخت است؛ هنوز جسم حاکم است. بدین ترتیب، این فرد به عنوان مسیحی جسمانی توصیف می‌شود. مسیحی جسمانی فردی است که مسیحی است اما زندگی مسیحی‌اش هنوز به وسیله جسمانیت حکومت می‌شود.

از نظر کتاب مقدس، این ایده از کجا می‌آید؟ توجیه کتاب مقدسی برای این ایده این است که عهد جدید درباره مسیحیان جسمانی صحبت می‌کند. در اول قرن‌تین ۳، پولس رسول مسیحیان قرن‌تس را نکوهش می‌کند، و می‌گوید: و من ای برادران نتوانستم به شما سخنگویم چون روحانیان، بلکه چون جسمانیان و چون اطفال در مسیح. و شما را به شیر خوراک دادم نه به گوشت زیرا که هنوز استطاعت آن نداشتید بلکه الحال نیز ندارید، زیرا که تا

به حال جسمانی هستید، چون در میان شما حسد و نزاع و جدایی‌ها است. آیا جسمانی نیستید و به طریق انسان رفتار نمی‌نمایید؟ زیرا چون یکی گوید من از پولس و دیگری من از اپلس هستم، آیا انسان نیستید؟ (اول قرنتیان ۳: ۱-۴).

پولس به روشنی درباره مردمی سخن می‌گوید که او ایماندار می‌پندارد. او آنها را «برادران» می‌خواند، و هنوز هم آنها را «از جسم» توصیف می‌کند، که جسمانی است. پس، اشتباه ایده سخن‌گفتن از «مسیحیان جسمانی» چیست؟ نه تنها پولس ایمانداران قرنتیان را در این مورد جسمانی وصف می‌کند، اما خودش را هم در رومیان ۷ «از جسم» می‌داند وقتی از کشمکش‌هایش در تقدیس شدن سخن می‌گوید: «من جسمانی و زیر گناه فروخته شده هستم» (آیه ۱۴). به نظر می‌رسد که این همه حکایت از آن دارد که «مسیحی جسمانی» می‌تواند شکل سخن‌گفتن سودمند، و از نظر کتاب‌مقدسی عاقلانه‌ای، درباره نوع مشخصی از مسیحیان باشد.

توصیف‌کننده «جسمانی» یا «جسمی» در عهدجدید هم تکرار می‌شود. پیشتر، دیدیم که پولس از کشمکش زندگی مسیحی به عنوان جنگ بین جسم و روح صحبت می‌کند. و همچنین می‌دانیم که همین استعاره جسم در عهدجدید به دفعات برای توصیف شرایط شخص بی‌ایمان به کار رفته است. بی‌ایمان جسم محض است. همین است که عیسی می‌گوید باید دوباره متولد شوید به این منظور که ملکوت خداوند را ببینید، چون آنچه از جسم زاده می‌شود جسم است، و طبیعت ما جسمانی یا سقوط کرده است. فردی که تولد

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

تازه نیافته در جنگ بین روح با جسم حضور ندارد. او کاملاً در جسم است، کاملاً جسمانی است.

بر اساس این تمایزات، ممکن است فرض کنیم که در تصویر کتابچه، ایده این نیست که فرد هنوز به‌طور صرف در جسم است، چون مسیح در زندگی‌اش است. در عوض، منظور این است که بگوییم سه نوع مردم وجود دارند: کافران، ایمانداران نابالغ، و ایمانداران بالغ. این تمایزی کاملاً مشروع است، چون این چیزی است که پولس در اول قرن‌تین ۳ انجام می‌دهد وقتی قرن‌تین را «از جسم» می‌خواند چون آنها هنوز کودک هستند و چون رفتارشان بیشتر رشد امور جسم را نشان می‌دهد تا بلوغی که از ثمره روح می‌آید. اما ایده عهدجدید این است که هیچ فردی در این زندگی کاملاً روحانی نیست و هیچ مسیحی در این جهان کاملاً جسمانی نیست، پس وقتی از مسیحیان جسمانی صحبت می‌کنیم، اگر منظورمان از این اصطلاح مسیحیان نابالغ باشد، همه چیز خوب و نیکوست. اما اگر منظورمان مردمی است که مسیح را به عنوان منجی‌شان پذیرفته‌اند اما نه به عنوان اربابشان، جایی که خود هنوز ارباب زندگی هستند و حکومت می‌کند، چه کسانی را توصیف می‌کنیم؟ ما فردی که ایمان آورده را توصیف می‌کنیم، فردی که در کلیسا و مشارکت با مسیح است، فردی که عیسی مسیح را اعتراف می‌کند، اما درحقیقت اصلاً مسیحی نیست. ایده مسیحی جسمانی در مفهوم کسی که کاملاً جسمانی است یک ترکیب ضد و نقیض است. هیچ مسیحی کاملاً جسمانی وجود ندارد، درست همانطور که هیچ مسیحی کاملاً روحانی وجود ندارد.

کاش می‌توانستم به راهی آسان برای حرکت از نوزادی در ایمان به بزرگسالی اشاره کنم. پولس رسول از نیازمان به تغذیه‌شدن و پرورش‌یافتن صحبت می‌کند. او همچنین از صورت کودکان به عنوان افرادی استفاده می‌کند که به تغذیه شیر نیاز دارند چون هنوز برای خوردن غذای سفت آماده نیستند. موعظه‌کردن درباره بلوغ روحانی زمان‌بر است. اما ترسناک وقتی است که از مردمی می‌شنویم که برای ده سال یا سیزده سال در ایمان بوده‌اند و هنوز شیر می‌نوشند. آن چیزی بود که رسول را در این نامه به قرن‌تیان آشفته می‌کند. از زمان طفولیتشان مدت زیادی گذشته بود، و او حالا آنها را به رژیم غذای سفت از امور خدا، به جویدن گوشت انجیل، دعوت می‌کرد که بخشی از کل زندگی پایدار در مسیح است.

کاهن اعظم عالی مقام ما

بسیاری از ما در دعای شفاعت آمیز یک دوست یا یک کشیش آرامش گرفته ایم. آنگاه، چه مقدار آرامش بیشتری می توانیم از این اطمینان کامل تجربه کنیم که عیسی برای ما دعا می کند؟ آیا هیچ وقت مردم از شما خواسته اند «برایم دعا کنید» و شما گفته اید، «حتماً، برای شما دعا خواهم کرد»، و آنگاه فراموش کرده باشید؟ می دانم که در مدت عمرم، به مردم گفته ام که برایشان دعا خواهم کرد و فراموش کرده ام. اگر چند وقت بعد به یاد آورم، می ایستم و دعا می کنم، اما غالباً آن تنها از روی تقصیر است - پس اگر آن فرد بپرسد که آیا دعا کردم، می توانم به آنها بگویم که کردم.

دعای شفاعت آمیز آرامش بخش است. اما ما انسان ها نمی توانیم همیشه مورد

اتکا باشیم که وعده‌هایمان به دعا را به انجام برسانیم. برای مسیح این چنین نیست. عهدجدید از او به عنوان کاهن اعظم عالی‌مقام صحبت می‌کند. به عنوان کاهن اعظم عالی‌مقام ما، او قربانی کاملی را ارائه می‌کند- خودش را- اما کار کاهنت او روی صلیب تمام نشد. هر روز، در حضور پدر، او برای مردمش شفاعت می‌کند (عبرانیان ۷: ۲۵). یعقوب به ما می‌گوید: «دعای مرد عادل در عمل، قوت بسیار دارد» (رساله یعقوب ۵: ۱۶)، اما هیچ دعایی همان قدرتی را ندارد که دعاهای مسیح داشت.

شفاعت کاهن اعظم عالی‌مقام ما مبنای اعتماد ماست وقتی نوبت به پایداری ما می‌رسد. این همچنین به ما کمک می‌کند تا شرح ماجرای پطرس و یهوذا، دو نفر از شاگردان عیسی که یک سقوط جدی را تجربه کردند، درک کنیم. یک شاگرد از مسیح روگردان شد که به عنوان عمل نهایی و کامل ارتداد دیده می‌شود، اما سقوط شاگرد دیگر نهایی و کامل نیست چون او احیاء می‌شود. و می‌بینیم که جرمشان بر ضد مسیح خیلی مشابه بود. یهوذا به مسیح خیانت کرد، و همان شب، پطرس مسیح را انکار کرد.

این دو مرد که در دوران خدمت زمینی مسیح شاگرد او بودند بر ضد او در تاریک‌ترین ساعت مرتکب خیانت شدند. و در این دو مثال شباهت‌های دیگری هم وجود دارد از این نظر که عیسی اعمال شیطانی پطرس و همچنین یهوذا را پیش‌بینی می‌کند. اما به یاد داریم که وقتی عیسی گفت، «یکی از شما به من خیانت خواهید کرد»، شاگردان در بین خودشان گفتند، «ای استاد او کیست؟» وقتی یهوذا پرسید، «ای استاد آیا من آنم؟» عیسی به

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

او گفت، «تو خود گفتی!» (متی ۲۶: ۲۵). آخرین کلمات عیسی به یهودا این بودند که، «آنچه می‌کنی، به زودی بکن» (یوحنا ۱۳: ۲۷). و او را از حضورشان مرخص کرد.

وقتی عیسی پیش‌بینی کرد که پطرس او را انکار می‌کند، پطرس اعتراض محکمی کرد. او گفت، «هر گاه همه درباره تو لغزش خورند، من هرگز نخورم» (متی ۲۶: ۳۳). این تذکر پولس را به ذهن می‌آورد که، «پس آنکه گمان برد که قائم است، باخبر باشد که نیفتد» (اول قرن‌تیاں ۱۰: ۱۲)، چون عیسی آنگاه روی به شمعون کرد و به او با عبارتی محبت‌آمیز گفت، «ای شمعون، ای شمعون، اینک، شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند» (لوقا ۲۲: ۳۱). غربال کردن گندم یک کار طاقت‌فرسا نیست که تنها قدرتمندان بتوانند انجام دهند. شاید زمان ببرد و شاید خسته‌کننده باشد، اما کار شاقی نیست. در استفاده از این استعاره، عیسی به شمعون هشدار می‌دهد که به قدرتش تکیه نکند، چون برای شیطان آسان است که او را مفتون به سقوط کند. شیطان از پطرس قوی‌تر است، و در غلبه بر قدرتی که پطرس فکر می‌کرد دارد هیچ مشکلی ندارد.

با این حال، توجه کنید که عیسی به پطرس نمی‌گوید، «آنچه می‌کنی، به زودی بکن». کلمات خداوند ما به شمعون پطرس به شکل معناداری متفاوت از چیزی بودند که به یهودا گفت. او گفت، «لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود؛ و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما» (لوقا ۲۲: ۳۲).

به آنچه عیسی نمی‌گوید توجه کنید. او صرفاً امیدوار نیست که پطرس قادر خواهد بود در برابر شیطان مقاومت کند، یا او باز خواهد گشت، یا او قادر به استوار کردن برادرانش خواهد بود. او بیان قطعیت می‌کند که پطرس این چیزها را انجام خواهد داد. در ذهن عیسی هیچ شکی نبود نه تنها از اینکه پطرس سقوط خواهد کرد، و به طرز وحشتناکی سقوط خواهد کرد، اما همچنین که پطرس احیاء خواهد شد. در واقع، تاریخ گواهی می‌دهد که پطرس، با وجود این سقوط بنیادی و جدی، تا انتها تحمل کرد. او توبه کرد، او بخشوده شد، او احیاء شد، و او تا پایان تحمل کرد.

ادامه تعلیم عهدجدید به ارتباط غیررسمی بین کلمات «من برایت دعا کردم» و «هنگامی که تو بازگشت کنی» اشاره دارد. عیسی کاهن اعظم عالی مقام ماست که، با صعودش، در دست راست خدا نشست. در آنجا، او زندگی می‌کند تا برای مردمش شفاعت کند. بیشترین تسلی ما زمانی است که نوبت به امنیت ابدی ما می‌رسد که از اطمینان کامل از کار فعلی مسیح به طرفداری از ما می‌آید. وقتی عیسی روی صلیب جان داد، او فریاد کشید، «تمام شد» (یوحنا ۱۹: ۳۰). مرگ کفاره‌دهنده او بر صلیب بهای نجات مردمش بود، اما کار نجات‌بخش مسیح روی صلیب تمام نشد. او پس از مرگش برای عادل‌شمردگی ما برخاست. آنگاه او به آسمان صعود کرد، جایی که در دست راست خداوند نشست. در آنجا او به عنوان شاه شاهان و فرمانروای فرمانروایان حکمرانی می‌کند، کهکشان را اداره می‌کند و بر کلیسایش حکومت می‌کند. اینها همه زیر عنوان کار تمام‌شده مسیح می‌آیند.

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

ما نگاهی می‌اندازیم به شفاعت مسیح برای ما در گفتگوی در آن بلاخانه در یوحنا ۱۳-۱۷، و به‌ویژه دعای کاهنان اعظم‌گونه در فصل ۱۷. در این گفتمان، عیسی شاگردانش را تعلیم می‌دهد و تسلی می‌بخشد. درحالی‌که آنها به تاریک‌ترین ساعتشان نزدیک می‌شوند، عیسی برای مبارزه با اضطرابشان به آنها امنیت را ارائه می‌دهد، و می‌گوید:

دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید. در خانه پدر من منزل بسیار است و الاّ به شما می‌گفتم. می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم، و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید (یوحنا ۱۴: ۱-۳).

وقتی خداوند می‌گوید که او خواهد رفت و مکانی حاضر خواهد کرد برای شاگردان، او درباره چیزی سخن می‌گوید که او قرار است نه دقیقاً در آن لحظه، بلکه در زمان مشخصی در آینده، انجام دهد. به‌جای سخن گفتن با آنها درباره صلیب، او به فراتر از آن، به صعودش نگاه می‌کند، جایی که او به منزلگاهی آسمانی وارد می‌شود به این منظور که مکانی برای مردمش آماده کند. و بعداً، او دوباره باز خواهد گشت تا مردمش را جمع کند. عهدجدید غالباً از تمامیت نجات عروس مسیح، مردم حقیقی خداوند، می‌گوید، در قالب تجدید دیدار شکوهمند نهایی بین مسیح و مردمش.

در ادامه همین گفتمان، دعای کاهن اعظم‌گونه مسیح را می‌خوانیم:
وقتی عیسی این کلمات را گفت، او چشمانش را به سوی آسمان بالا برد و

گفت، «ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسر تو نیز تو را جلال دهد. همچنان که او را بر هر بشری قدرت داده‌ای تا هر چه بدو داده‌ای به آنها حیات جاودانی بخشد. و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند. من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم. و الآن تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم. اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند. و الآن دانستند آنچه به من داده‌ای از نزد تو می‌باشد. زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی. من بجهت اینها سوال می‌کنم و برای جهان سوال نمی‌کنم، بلکه از برای کسانی که به من داده‌ای، زیرا که از آن تو می‌باشند. و آنچه از آن من است از آن تو است و آنچه از آن تو است از آن من است و در آنها جلال یافته‌ام. بعد از این در جهان نیستم اما اینها در جهان هستند و من نزد تو می‌آیم. ای پدر قدوس اینها را که به من داده‌ای، به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم. مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم، و هر کس را که به من داده‌ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسرِ هلاکت تا کتاب تمام شود. و نه برای اینها فقط سوال می‌کنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد. تا همه یک گردند چنانکه

آیا می‌توانم نجاتم را از دست بدهم؟

تو ای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی. « (یوحنا ۱۷: ۱-۱۲، ۲۰ - ۲۱).

عیسی با یادآوری عهدی در خود تثلیث شروع می‌کند تا برخی، برگزیدگان را، از بین توده بشریت نجات دهد. او می‌خواهد که پدر او را جلال دهد پس از کامل شدن عملش. آنگاه، او ادامه می‌دهد تا برای شاگردانش دعا کند، و نه برای شاگردان فقط، بلکه همچنین برای « آنها که به‌وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد» (آیه ۲۰)، که شامل ماست.

عیسی تصدیق می‌کند که یک نفر گم شده است، اما چنانکه در جای دیگری از کلام خدا اذعان می‌کند، آن کسی بود که از ابتدا پسر ضلالت بود. سقوط یهودا نهایی بود. او یک کفرگوی حقیقی بود، کسی که اعتراف به ایمان کرد هر چند که او هرگز درحقیقت ایمان نیاورده بود. او از ابتدا پسر ضلالت بود. از طرف دیگر، پطرس گم نشده بود. او دوباره بازگشت و احیاء شد. دعاهای شفاعت‌بخش مسیح از او حمایت کرد.

کل نکته دعای مسیح این است که هیچ‌یک از کسانی که خداوند به پسر داده بود گم نشده‌اند. او گفت، هیچ‌کس نمی‌تواند آنها را از دستش بیرون بکشد (یوحنا ۱۰: ۲۸). ما پایداری می‌کنیم چون ما استوار شده هستیم و ما استوار شده هستیم به دلیل شفاعت کاهن اعظم عالی‌مقام خود. این بزرگترین تسلی و بزرگترین منبع اعتماد ماست که در زندگی مسیحی پایدار خواهیم بود.

درباره نویسنده

دکتر آر. سی. اسپرول بنیانگذار خدمات لیگونیر، کشیش ارشد و پایه‌گذار کلیسای سنت اندرو در سنفورد واقع در فلوریدا، اولین رئیس کالج ریفورمیشن بایبل، و ویراستار ارشد مجله **تیبیل تاک** است. برنامه رادیویی وی با عنوان **تجدید بنای ذهن** هنوز به صورت روزانه در صدها ایستگاه رادیویی سراسر جهان و همچنین به صورت آنلاین پخش می‌شود. او نویسنده بیش از یکصد کتاب است، از جمله: **قدوسیت خدا، برگزیده‌ی خدا، و همه الهی‌دان هستند**. او در سراسر جهان مشهور به دفاع از عدم تحریف کتاب مقدس و ترویج این آموزه است که مومنان به خداوند باید اعتقاد راسخ به کلام خدا داشته باشند.

خدمات لیگونیر

خدمات لیگونیر، یک سازمان شاگردسازی مسیحی بین‌المللی است که توسط دکتر آر. سی. اسپرول در سال ۱۹۷۱ بنیان نهاده شد برای اعلان، تعلیم و دفاع از قدوسیت خدا در کاملیت آن به تعداد هرچه بیشتر از انسان‌ها تا جایی که امکان دارد.

با انگیزه ماموریت بزرگ، لیگونیر منابع شاگردسازی را در سراسر جهان و در قالب‌های چاپی و دیجیتالی به اشتراک می‌گذارد. کتاب‌ها، مقاله‌ها و مجموعه ویدیوهای تعلیمی معتبر به بیش از چهل زبان ترجمه یا دوبله می‌شوند. آرزوی ما این است که کلیسای عیسی مسیح را به واسطه کمک به مسیحیان حمایت کنیم، تا بدانند به چه ایمان دارند، چرا ایمان دارند، چگونه آن را زندگی کنند و چگونه آن را به اشتراک گذارند.

وبسایت خدمات لیگونیر:

<https://fa.ligonier.org>

ما از شما دعوت می‌کنیم که در رسانه‌های اجتماعی زیر به ما بپیوندید:

facebook.com/LigonierFA

twitter.com/LigonierFA

t.me/Ligonier_Farsi

آیا مسیحیان می توانند مرتکب گناه نابخشودنی شوند؟

مردم، که به طور دردناکی از گناهشان آگاه هستند و با هشدارهای انجیل درباره دورافتادن مواجه هستند، می توانند بعضی اوقات وسوسه شوند و فکر کنند که دیگر مسیحی نیستند؟ در این کتابچه، دکتر اسپرول به کتاب مقدس نگاه می کند تا ببیند یک مسیحی حقیقی هیچ وقت می تواند از ایمان دور افتد. او به موضوعاتی از قبیل گناه نابخشودنی، نوکیشان قلبی، و حضور گناه در زندگی ایمانداران این جهان می پردازد. وقتی مسیحیان به وعده خدا برای استوار ساختنشان تا انتها تکیه می کنند، آنها از نجاتشان اطمینان می یابند.

مجموعه کتابچه های پرسش های حیاتی به قلم دکتر آر. سی. اسپرول، پاسخ های کوتاهی را به سؤال های مهمی که معمولاً توسط مسیحیان و پرسشگران متفکر پرسیده می شوند ارائه می دهند.



دکتر آر. سی. اسپرول بنیانگذار خدمات لیگونیر، پایه گذار کلیسای سنت اندرو در سنفورد واقع در فلوریدا و اولین رئیس کالج ریفرورمیشن بایبل است. او نویسنده بیش از یکصد کتاب از جمله قدوسیت خدا است.